

درباره‌ی نگاه به عکس‌ها

گفت‌وگوی بیل جی و دیوید هورن

محسن بایرام‌نژاد



چاپ و نشر

فهرست

۱۵	چهار اصل مهم در عکاسی
۳۷	معنا و دلیل بی‌ثبات بودن آن
۶۷	شایستگی و دلیل با اهمیت بوئن آن
۹۷	هنر و دلیل متفاوت بودن آن
۱۲۹	اخلاقیات و دلیل با اهمیت بودن آن
۱۴۷	دیدن عکس‌ها

... چهار اصل مهم در عکاسی ...

تأمل درباره چیزها همان گونه که هستند
بدون خطا یا آشفتگی، بدون تغییر و تعویض
به خودی خود بسیار باشکوه تر از تفکر درباره نتیجه پس از کشف شدنشان است.
(فرانسیس بیکن، فیلسوف)
(درویتا لانگ این عبارت را ۴۰ سال بر در تاریکخانه خود نصب کرده بود)

بیل جی: باید از ابتدا شروع کنیم ...
عکاسی در سال ۱۸۳۹ متولد شد. از همان موقع عکاسان، چهره‌ها و مکان‌های متنوعی را با دقت و موشکافانه بررسی کرده و کوهی از تصاویری را که به نظر قابل فهم می‌آمد، به وجود آوردند.
نه اینکه منتقدین و تاریخ نگاران، تلاش‌هایی قهرمانانه برای تحلیل، طبقه‌بندی و توصیف این انبوه تصاویر انجام ندادند، اما تصاویر در جنبش‌ها، سبک‌ها و گرایش‌های متفاوتی تفکیک شدند؛ مضامین آنها در معرض "تمام مکاتب" موجود در حوزه‌های ادبیات، جامعه‌شناسی، روانشناسی، انسان‌شناسی و تمامی ساختارهای طبقه‌بندی که تا به حال تعیین شده است، قرار گرفته‌اند.

این تصاویر توسط تمام کسانی که تیشه‌ای آرمانی برای ضربه زدن داشتند، مورد استفاده و سوء استفاده قرار گرفته $\text{\textcircled{D}}$ همچون آیات کتاب مقدس، همیشه امکان یافتن تصویری که موضوعی را اثبات کند، وجود دارد. متخصصین و کارشناسان، تقریباً در تمام رشته‌های علمی، تقلاً می‌کنند تا از میان آن میلیون‌ها تصویر، راهی را برای غلط نشان دادن نظریه‌های یکدیگر بیابند، در حالی که با این کار خود اغتشاشات فراوانی را برای بیشتر ما به وجود می‌آورند.

دیوید هورن: اما این حقیقت هم به نوبه خود باقی ست که در مدت این ۱۵۰ سال و اندی، صرف‌نظر از تئوری‌های متخصصینی که قضیه را مغشوش می‌کنند، اصول عکاسی درک و به کار گرفته شده است (حداقل توسط عکاسان بزرگ). پس بهتر است که این اصول را تک به تک مرور کنیم تا اشتباهی پیش نیاید.

شالوده اصلی عکاسی، یک سری مراحل سر راست است:

- ۱- یک سوژه به خاطر واکنش‌های عقلانی و احساسی عکاس انتخاب شده است.
- ۲- تصویر با حداکثر وضوح، برای نمایش بیشترین حالات موضوع اصلی، ارائه شده است.
- ۳- چارچوب منظره یاب دوربین، از فاصله و زاویه‌ای مناسب و برای ارائه مطلوب‌ترین ترکیب و آرایش شکل‌ها، با دقت فراوان بررسی شده است.
- ۴- نوردهی انجام شده و تصویر در لحظه معینی از زمان ثبت شده است. نتیجه یک عکس خوب است.

برای لحظه‌ای این بحث - تعریف "عکس خوب" - را کنار بگذاریم. دوباره به این موضوع باز خواهیم گشت و با دقت بیشتری درباره هر یک از این مراحل

صحبت خواهیم کرد.

ممکن است که این مراحل، واضح و کسل کننده به نظر بیایند، اما تا موقعی که کاملاً درک نشوند نمی توانیم ارزیابی دقیقی را بر روی تصاویر عکاسی داشته باشیم. این مراحل، ساختاری را ارائه می کند که رسانه عکاسی، بر پایه آن استوار است.

مهم ترین نکته، ارتباط ویژه عکاسی با سوژه اصلی است. برای درک صحیح این رابطه، باید به تاریخچه عکاسی بازگردیم. مدرک معتبری در دست نیست که عکاسی در زمان های گذشته نیز وجود داشته و در دهه ۳۰ قرن نوزدهم، از نو در اروپا اختراع شده است. اما در اسناد قدیمی، افسانه ها و روایات اسطوره ای بی شماری وجود دارد که یکی از آرزوهای بزرگ و هزاران ساله بشر، رونویسی مستقیم از واقعیت، به وسیله دست هنرمند بوده است.

طبق جستجوهای شخصی ام در هیچ دوره ای، راهی برای تولید و ارائه هنر دو بعدی بصری وجود نداشته است. هنر تا همین اواخر، آیینی نمادین و حتی جادویی بوده است.

موافقم. جستجو برای نمایش عینی طبیعت از زمان نقاشان دوره رنسانس آغاز شده است. هدف آنها به طور معین، نوسازی و احیای اشیاء معمولی و مناظر دو بعدی، با دقت بسیار بوده است. به نقل از اروین پانوفسکی^۱، تاریخ نگار مشهور هنر: "دوره تجدد ادبی و فرهنگی، حیرت انگیزترین نظریه زیبایی شناسی را محقق ساخت؛ نظریه ای که یک اثر هنری، نمایشی راسخ از

یک شیء طبیعی است". لئوناردو داوینچی نیز موافق این نظریه بود. او چنین می‌نویسد که: "ممتازترین نقاشی، اثری است که از طبیعت سوژه پیروی می‌کند و تصویری را ارائه می‌دهد که با ماهیت آن شیء، مطابقت کامل دارد". در نهایت، این هدف به واقعیت پیوست. به یکباره در دهه ۳۰ قرن نوزدهم، چندین نفر در قاره‌های مختلف، مستقل و همزمان، چیزی را اختراع کردند که ما اکنون عکاسی می‌نامیم.

تصادفی نیست که این راز در زمان آغاز دوره ویکتوریا کشف شد. ملکه‌های ویکتوریا، در رسیدن به اهداف و آرزوهای خود بسیار ثابت قدم بودند. آرزوی آنها دستیابی به نمایی بسته و واضح از جهان فیزیکی بود؛ نه اینکه به طور کامل و یکجا دیده شود، بلکه با جزئیات ریز و به صورت تفکیک شده به نظر بیاید. تعجبی ندارد که میکروسکوپ، تلسکوپ و دوربین سه وسیله بسیار ضروری در آن دوره بود.

عکاسی واقعیت را رونویسی می‌کرد. این مسأله کافی بود و ملکه‌های ویکتوریا نیز کاملاً قدردان این موضوع بودند.

با نگاهی اجمالی به سخنان جولس جانین^۲، سردبیر نشریه بانفوذ له آرتیست^۳، متوجه حیرتی که اختراع عکاسی در آن دوران به وجود آورده بود می‌شویم: "به خوبی دقت کنید که هیچ رسانه دیگری، جز این حریف جدید، عکاسی، نمی‌تواند با هنر رقابت کند... این لطیف‌ترین، ظریف‌ترین و کامل‌ترین روش تکثیر مجدد از هستی است که می‌توان آرزویش را داشت؛ حاصل کار انسان و کار خدا..."

عکاسی از ابتدا تا به امروز، ایده‌آل‌ترین وسیله برای آشکارسازی چیزها، همانطور که هستند، بوده است. شیء وجود دارد، پس ارزش ثبت شدن را دارد. آیا معنای این جمله این است که همه چیزها دارای ارزشی برابرند؟

آیا عکسی از یک فنجان هم ارزش عکسی از منظرهٔ گرند کنیون است؟ از منظر دید دوربین، جواب "بله" است. دوربین هیچ تفاوتی را در معنای چیزهای کم ارزش با چیزهای با ارزش نمی بیند؛ هر دوی اینها با یک درجه از ارزش ثبت می شوند.

آشفته‌گی و حتی آزدگی را می‌توانیم در صحبت‌های یکی از مخترعین عکاسی احساس کنیم: "دوربین مطمئناً هیچ تفاوتی را بین یک دودکش بخاری یا بخاری پاک‌کن، با Apollo of Belvedere نمی بیند و هر دو را به طور یکسان ترسیم می‌کند."

در این مرحله، عکاس (به عنوان انسان دارای احساسات و قدرت تفکر) به طور تحت‌اللفظی وارد تصویر می‌شود. او از میان هزاران موضوع در دنیا، انتخابی هوشمندانه انجام می‌دهد و چنین اظهار می‌کند که: "من این موضوع را با ارزش، زیبا، جالب توجه و معنادار می‌بینم." عکاس را می‌توان به عنوان "گزینش‌گر سوژه‌ها" مطرح کرد؛ او با تمرکز بر روی اشیاء و افراد، از میان زندگی عبور می‌کند؛ دوربین هدفمند او فریاد می‌زند که: "این را ببین!" عکاس با این هدف که تصاویر او می‌تواند با دیگران نیز ارتباط برقرار کند، آنها را منتشر می‌کند. هر وقت که یک بیننده به عکس نگاه می‌کند، عکاس می‌گوید: "من این موضوع را از میان هزاران موضوع دیگری که وجود داشت و می‌توانستم ثبت کنم، با ارزش‌تر یافته‌ام؛ می‌خواهم شما نیز احساسش کنید."

عکاسان به عنوان چشم‌های ما انتخاب شده‌اند. آنها از طرف ما گزینش‌گران سوژه‌های معنادارند. ولی آیا ما می‌توانیم به آنها به عنوان چشم‌هایمان در این جهان اعتماد کنیم؟ به هر حال ما این حق را داریم که بگوییم: "ممکن است که شما آن موضوع را با ارزش بدانی، اما من چنین احساسی ندارم." ... گاهی